

سیاستگذاری آمریکا در مسیر بازسازی آن (با رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی)

علیرضا معشوری^۱
 تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۱۴

روح‌الله شهابی*^۲
 تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۰

بهرام یوسفی^۳
 فریدون اکبرزاده^۴

چکیده

ترامپ بارها با اشاره به وضعیت نامطلوب آمریکا، آن را محصول سیاست دولت‌های پیشین دانسته است. ترامپ با اعلام شعار "آمریکا را دوباره با عظمت کنید"، تأکید می‌کند که آمریکا دیگر مانند سابق عالی و استثنایی نیست و ما باید دوباره آمریکا را به جایگاه اصلی و استثنایی‌اش برسانیم. برای این هدف ترامپ بر مسائل داخلی آمریکا تمرکز کرده و بهبود شرایط داخلی کشور را در الویت قرار داده است. نگاه او به سیاست خارجی به دور از سیاست مداخله‌گرایی بوده و معتقد است که این سیاست برای منافع آمریکا ضرر داشته است. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات، نگرش گردیده است. هدف از این پژوهش پاسخ به این سؤال اصلی است که، سیاست خارجی ترامپ برای بازسازی عظمت آمریکا بر چه محورهایی تأکید می‌کند؟ برای تحقق این شعار انتخاباتی سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ بر چهار محور تأکید می‌کند: "ضدیت با جهانی‌گرایی آمریکا"، "مهاجرت"، "تجارت" و "ملت‌سازی". ترامپ به دنبال بازسازی عظمت آمریکاست تا به عنوان یک الگو جهت تقلید و پیروی در جهان باشد.

کلمات کلیدی: استثنایی بودن؛ جامعه‌الگو؛ ملت‌سازی؛ مداخله‌گرایی

^۱ . دانشجوی دکتری، گروه روابط بین‌الملل، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

(airezamashoori@gmail.com)

^۲ . استادیار و عضو هیئت علمی، گروه روابط بین‌الملل، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول):

(shahabi89@hotmail.com)

^۳ . استادیار و عضو هیئت علمی، گروه روابط بین‌الملل، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

(brmyousefi@gmail.com)

^۴ . استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

(drferedounakbarzadeh@gmail.com)

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ آمریکا هیلاری کلینتون با ۱۲۱,۵۲۳,۶۲ رأی مردمی، دونالد ترامپ را با ۶۱,۲۰۱,۰۳۱ رأی مردمی، یعنی با ۱,۳۲۲,۰۹۰ رأی بیشتر شکست داد. ولی باتوجه به نظام انتخاباتی آمریکا، بر اساس آرای الکترا ل ترامپ با کسب ۳۰۶ رأی الکترا ل در برابر ۲۳۲ رأی الکترا ل هیلاری کلینتون به پیروزی رسید و به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا وارد کاخ سفید شد. ترامپ تا قبل از اعلام نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری بیشتر به عنوان یک چهره تجاری- رسانه‌ای در آمریکا شناخته شده بود. نگاه ترامپ درباره سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا بسیار متفاوت از هیلاری کلینتون رقیب انتخاباتی دموکراتش و حتی هم حزبی‌های خود در حزب جمهوری خواه می‌باشد. نگاه ترامپ درباره سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا در دو شعار استفاده شده در کارزار انتخاباتی او نمود پیدا کرده است. نخست شعار "اول آمریکا" است که اولین بار توسط وودرو ویلسون در سال ۱۹۱۵ برای اعلام عدم مداخله آمریکا در جنگ جهانی اول مطرح گردید. در واقع ترامپ با مطرح کردن این شعار نشان می‌دهد که الویت برنامه‌هایش تمرکز روی مسائل داخلی آمریکاست. شعار دیگری که دونالد ترامپ از آن در کارزار انتخاباتی خود استفاده کرد شعار "آمریکا را دوباره باعظمت کنید" است. این شعار پیش از این در کارزار انتخاباتی رونالد ریگان استفاده شده بود، بیل کلینتون نیز از شعار مشابهی استفاده کرده بود. ولی ترامپ در سال ۲۰۱۵ حق انحصاری استفاده از این شعار را در دفتر ثبت اختراعات و علائم تجاری آمریکا ثبت کرد تا در برنامه‌های انتخاباتی خود از آن استفاده کند. این شعار به روشنی بیان‌کننده نارضایتی ترامپ از وضعیت آمریکاست، و اینکه سعی دارد جایگاه آمریکا را ارتقاء دهد. ترامپ در سخنرانی‌های خود به شرایط نامطلوب داخلی و بین‌المللی آمریکا اشاره می‌کند. او به عنوان کسی که مخالف جهان‌گرایی آمریکاست سیاست‌های دولت‌های گذشته آمریکا را در رابطه با مداخلات خارجی مورد انتقاد قرار می‌دهد و آنها را بر خلاف منافع آمریکا می‌داند. این مقاله به طور خلاصه مهمترین تغییرات سیاست خارجی دولت ترامپ را در جهت تحقق شعار

"آمریکا را دوباره با عظمت کنید" مورد بررسی قرار داده، و در پایان نشان داده می‌شود که ترامپ به دنبال بازسازی آمریکا است تا به عنوان یک الگو برای تقلید و پیروی کردن در جهان باشد.

۱- ترامپسیسم

تحلیل سیاست خارجی یا رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. دانشوران این حوزه تلاش دارند علل و عوامل موثر در رفتار و سیاست‌های متفاوت یا مشابه دولت‌ها را در عرصه بین‌المللی درک کنند. سیاست خارجی کشورها نشان دهنده اهدافی است که دولت‌ها در عرصه خارجی در پی دستیابی به آن هستند. اهداف و منافع ملی کشورها در فرایند تصمیم‌گیری و براساس ارزش‌ها و باورهای ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آن‌ها تعیین و ابزارها و امکانات تأمین آن‌ها مد نظر قرار می‌گیرد (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۴۱). تحلیل‌گران به دنبال شناخت مبانی شکل دهنده به نظرات ترامپ هستند، اما الگوی تفکر او غالباً با عنوان "ترامپسیسم" شناخته می‌شود. ترامپسیسم به ابهام و عدم اطمینان اشاره می‌کند و تعریف مشترک یا استانداردی ندارد. برخلاف بیشتر پیشینیانش، ترامپ هیچ تجربه سیاسی و نظامی قبلی ندارد. وابستگی شدید او به دنیای پول و رسانه تأثیر ملموسی در درک او از جهان داشته است. جهان‌بینی ترامپ معامله‌گر و تجارت محور است. هنوز بحث برانگیز است که آیا رویکرد ترامپ به سیاست خارجی انزوگرایی است یا بین‌المللی‌گرایی. مبنای اصلی رویکرد ترامپ به سیاست خارجی "اول آمریکا" است. از نظر ترامپ برای اینکه آمریکا، اولین در عرصه جهانی باشد باید آن را از قید و بند سیستم ناکام پسا جنگ سرد، از جمله معاهدات و نهادهای بین‌المللی رها کرد. ترامپ در سخنرانی افتتاحیه خود در ژانویه سال ۲۰۱۷ اعلام کرد که «آمریکا به عنوان الگویی برای پیروی کردن همه می‌درخشد». هرچند این الگو باید از تمرکز بر روی امور داخلی شروع شود. این تمرکز بر منافع ملی همراه با رد کردن نهادهای بین‌المللی، بسیاری از تحلیلگران سیاسی را واداشت تا ترامپ را به عنوان انزوطلب قلمداد کنند. در حقیقت ترامپ از طریق انتقاد شدید به میراث سیاست خارجی مداخله‌گر اوباما و کلینتون، پایان مداخلات بشردوستانه را اعلام کرد. او همچنین به صراحت هژمونی لیبرال جورج دبلیو بوش را نیز رد کرد. در

سخنرانی سیاست خارجی در سال ۲۰۱۶، ترامپ اعلام کرد که «آمریکا نخستین موضوع اصلی و برجسته دولتش خواهد بود». ترامپ ادعا کرد که تصمیمات او قبل از هر چیز «منافع مردم آمریکا و امنیت آمریکا» را در نظر خواهد گرفت. از نظر تئوری، رویکرد ترامپ کاملاً واقع‌گرایانه است زیرا بدون در نظر گرفتن ملاحظات انسانی یا اخلاقی، منافع ملی آمریکا را در اولویت قرار می‌دهد (Daghrir, 2020). تاریخ آمریکا نشان می‌دهد که سیاست خارجی آن تحت تاثیر یکی از مکاتب همیلتونیسم، جکسونیسم، ویلسونیسم و یا ترکیبی از آنها بوده است. مکتب همیلتونیسم با تمرکز بر ارزش‌های آمریکایی به جای منافع آمریکا در خارج از کشور، به دنبال گسترش و بسط ارزش‌های آمریکایی نه از طریق جنگ و مداخله، بلکه از طریق قرار دادن یک الگوی موفق و پذیرش اختیاری جهانیان پیگیری شد. بنابراین همیلتونیسم بیش از آن که منافع محور باشد، ارزش محور بوده و اصولاً اقدام به جنگ و مداخله در قلمرو سایر نقاط را مردود دانسته است (سازمند، ۱۳۹۵: ۲۴). همیلتونیسم آمریکا را به عنوان یک آرمان قلمداد می‌کند که باید به لحاظ شرایط داخلی آنچنان قوی باشد که بتواند برای سایرین به عنوان یک الگو و سرمشق قرار گیرد.

مکتب جکسونیسم مبتنی بر رویکردی واقع‌گرایانه و اصل قرار دادن سیاست قدرت استوار است. از این رو بر خلاف همیلتونیسم، در سیاست خارجی و راهبردهای امنیت محور، مبتنی بر منافع ملی آمریکا می‌باشد (سازمند، ۱۳۹۵: ۲۴). ویلسونیسم سومین مکتب در حوزه سیاست و روابط خارجی آمریکاست که به دنبال دو مکتب پیشین و به دست ویلسون، یکی از روسای جمهور آمریکا، شکل گرفت. این مکتب مانند مکتب همیلتون برای جهانی شدن، ارزش‌های آمریکایی و به طور کلی آمریکایی شدن جهان اهمیت بسیار زیادی قائل است. اما بر خلاف همیلتونیسم، آنان را نه از طریق استحکام بخشیدن به نهادهای داخلی و افزایش کارایی، بلکه با ماجراجویی‌های خارجی و ملاحظات نظامی در نقاط مختلف جهان پیگیری می‌کند (علی‌پور، ۱۳۹۰: ۶۹-۷۰). رویکرد سیاست خارجی ترامپ را نمی‌توان در یکی از مکاتب کلاسیک طبقه بندی نمود. دولت ترامپ از یک سو با تأکید بر ملی‌گرایی و تقویت آمریکا به دنبال آن است تا آمریکا به عنوان یک الگوی موفق در جهان باشد. از سویی دیگر بر قدرت نرم و استفاده از تحریم‌های اقتصادی به

جای حضور نظامی و مداخله در سایر نقاط تأکید می‌کند. ترامپس طرفدار رویکردی انزواگرایانه و یکجانبه‌گرایانه است و با تأکید بر قدرت نرم و قطع معاملات اقتصادی و اعمال تحریم‌ها به جای حضور نظامی، اهداف خود را دنبال می‌کند.

۲- بنیاد فکری حامیان ترامپ

لئو اشتراوس فیلسوف سیاسی آلمانیست که در سال ۱۹۳۸ به آمریکا مهاجرت کرد. نظرات و اندیشه‌های اشتراوس بر سیاست خارجی آمریکا و خصوصاً جریان نومحافظه‌کاری تأثیر فراوانی داشته است. رابطه بین سرشت رژیم سیاسی و دستیابی به صلح از اندیشه‌های تأثیر گذار اشتراوس می‌باشد، نومحافظه‌کاران با تأثیر فراوان از کتاب «در باب استبداد» اشتراوس، تصمیم دارند تمامی نظام‌های استبدادی دنیا را به زیر بکشند. جرج بوش از پیروان اشتراوس است و ریشه تأکید مکرر وی بر لزوم «تغییر رژیم^۱» در عراق را باید در نوشته‌های اشتراوس درباره اهمیت رژیم سیاسی باز جست. اشتراوس در کتاب «در باب استبداد» با تقیح دموکراسی‌های سهل‌انگار می‌گوید: «برای غلبه و پیروزی بر استبداد باید قدرت نظامی داشت و آزادی‌های شخصی فراوانی را قربانی کرد». وی معتقد است که آمریکا مظهر قدرت، اخلاق و تمدن است، بر همین اساس یکی از محورهای اساسی در اندیشه نومحافظه‌کاری، ضعف دیپلماسی و تأکید بر میلیتاریستی است. بر بنیان چنین تفکری، بقا نیازمند غلبه نظامی بر تهدیدات گوناگون است. نومحافظه‌کاران جایگاه ممتازی را برای استفاده از قدرت نظامی به روشی پیشگیرانه^۲ برای مقابله با حملاتی که ممکن است در آینده علیه آمریکا رخ دهد، در نظر گرفته‌اند. در این دیدگاه نیت‌های مخالفان آمریکا که عمدتاً رژیم‌های مستبد و خودکامه هستند باید قبل از عملی شدن و ضربه زدن به آمریکا در هم کوبیده شود (مستکین، ۱۳۸۴: ۲۰۶-۱۹۵). اما در حالی که ترامپ حمایت زیادی از محققان و روشنفکران دریافت نکرده است، صریح‌ترین طرفداران آکادمیک وی گروهی از اشتراوسی‌هایی هستند که به طور بنیادی حول کالج "Claremont McKenna" و تشکیلات نظری آن، Claremont Review of Books و وب سایت "American Greatness" گرد آمده‌اند. از اشتراوسی‌های حامی ترامپ می‌توان به کسلر^۳، کدویلا^۴، لری پی آر^۵ (رئیس

کالج هیلسدیل) و کن ماسوگی^۶ (محقق حقوق در دانشگاه جان هاپکینز) اشاره کرد. برای درک پیدایش اشتراوسیسم حامی ترامپ، باید بدانیم که این گروه با اشتراوسی‌هایی که در دولت بوش تأثیرگذار بودند بسیار متفاوت هستند. پس از درگذشت اشتراوس در سال ۱۹۷۳، پیروان وی به دو دسته تقسیم شدند. بهترین راه برای درک اختلاف بین اشتراوسی‌های ساحل غربی^۷ (حامیان دونالد ترامپ) و اشتراوسی‌های ساحل شرقی^۸ (حامیان جورج بوش)، مجادله بین هری جفا^۹ و آلن بلوم^{۱۰} است که رؤسای مربوط به مکاتب رقیب بودند. اختلافات میان اشتراوسیسم ساحلی غربی جفا و اشتراوسیسم ساحل شرقی بلوم را می‌توان در راستای فلسفه بحث کرد: آیا آمریکا، آنگونه که جفا معتقد است، برحسب فلسفه باستان پایه‌گذاری شده یا بنیانگذاری آمریکا همانطور که بلوم معتقد بود، بر فلسفه فیلسوفان متأخری مانند هابز و لاک بنا شده است؟ آیا بقاء آمریکا، همانطور که اشتراوسی‌های ساحل غربی اعتقاد دارند به تقوای مردم بستگی دارد، یا آنگونه که اشتراوسی‌های ساحل شرقی اعتقاد دارند در حفظ هنجارهای قانون اساسی است؟ اما این اختلاف همچنین می‌تواند از نظر شکاف اجتماعی آشنا در حزب جمهوریخواه درک شود. اشتراوسی‌های ساحل غربی فعالان مردمی‌ای هستند که بر مبنای محافظه‌کاری اجتماعی و ملی‌گرایی افراطی در سیاست خارجی شکل گرفته‌اند. از نظر جامعه‌شناسی، اشتراوسی‌های ساحل شرقی بیشتر با نخبگان حزب همکاری می‌کنند و تمایل دارند در اتاق فکرهای واشنگتن باشند و به عنوان مأمور دولتی خدمت کنند. راه دیگر برای بیان این تقسیم بندی، مسئله تغییر رژیم است. اشتراوس مانند افلاطون مجذوب بنیانگذاری رژیم‌ها شد، و شاگردانش به روشنی اعتقاد دارند که نکته اصلی سیاست، داشتن قدرت در لحظه خلق کردن است. برای اشتراوسی‌های ساحل شرقی، تغییر رژیم موضوع سیاست خارجی است، به عنوان نمونه می‌توان به تلاش ناکام برای دموکراتیزه کردن خاورمیانه با زور در زمان بوش اشاره کرد. اما برای اشتراوسی‌های ساحل غربی تغییر رژیم در وطن آغاز می‌شود (Heer, 2016). اشتراوسی‌های ساحل غربی ناسیونالیست‌هایی هستند که معتقدند آمریکا به مقداری حس اسطوره‌ای برای عظمت خودش نیاز دارد، که این توضیح می‌دهد چرا آنها خیلی سریع در طیف ترامپ قرار گرفته‌اند. اما اشتراوسی‌های ساحل شرقی بیشتر اندیشمندان جهان‌وطنی

هستند که معتقدند چنین اسطوره‌هایی لازم نیستند (یا شاید اسطوره‌های ظریف‌تر مورد نیاز باشد)، و این سیاست بیشتر مربوط به پرورش نخبگان خردمند است؛ به همین دلیل آنها نسبت به ترامپ محتاط مانده‌اند (Morgan, 2017). آنجلو کدویلا، استاد بازنشسته روابط بین‌الملل می‌گوید که تغییر رژیم به وسیله نخبگان آمریکایی از نوع وحشتناکی قبلاً اتفاق افتاده است، و آنها آنچه را که در مورد کشور عالی بوده نابود کرده‌اند. با این حساب، آمریکا به یک انقلاب جدید نیاز دارد. کدویلا از ترامپ حمایت می‌کند، اما می‌ترسد که او در حد و اندازه‌های لازم برای وظیفه تغییر انقلابی نباشد. کدویلا معتقد است طبقه حاکم در فساد شخصی، تقلب در آزمون‌ها، پایین آمدن استانداردهای حرفه‌ای، رها کردن کلیساها و کنیسه‌ها برای فلسفه و سبک زندگی پلی بوی، بی‌اعتنایی به قانون، پایه‌ریزی زندگی اقتصادی بر بازی دولت اداری، پایه‌ریزی سیاست بر هویت‌های متناقض و موارد دیگر پیشگام بودند. اما چه چیزی لازم است تا آمریکا دوباره باعظمت شود، یا در واقع برای ایجاد هر یک از تغییراتی که رأی دهندگان ترامپ خواستار آن هستند چه چیزی لازم است؟ تغییر طبقه حاکم فعلی تنها شروع این تغییرات خواهد بود. کدویلا از اشتراوسی‌های ساحل غربی است. درحالی‌که اشتراوسی‌های ساحل شرقی به شدت به سمت استقرار جمهوری‌خواهانی مانند بوش گرایش دارند، پشتیبانی قابل توجهی از ترامپ در میان اشتراوسی‌های ساحل غربی وجود دارد. آنها حمایت خود را از ترامپ با گفتن اینکه آمریکا دارای چنان مشکلات عمیقی است که نیاز به تغییر رژیم دارد توجیه می‌کنند. در اشتراوسی‌های ساحل غربی، برای اولین بار از زمان جدایی طلبان جنوبی در دهه ۱۸۵۰، شاهد ظهور گروهی از روشنفکران محافظه‌کار آمریکایی هستیم که طرفدار براندازی نظم سیاسی موجود هستند. در زمان بوش آمریکایی‌ها دیدند که ایده‌های اشتراوس برای تغییر رژیم می‌تواند در خارج از کشور انجام شود. اما در زمان ترامپ ممکن است شاهد همان اصرار برای تغییر رژیم در مورد خود آمریکا باشیم (Heer, 2016). باور کنید یا نه، ترامپ از پشتیبانان روشنفکر محکمی برخوردار است. ترامپسم با سایر مکاتب بیشتر شناخته شده تفکر محافظه‌کار تفاوت دارد. تا پیش از رئیس‌جمهور شدن ترامپ، ساحل شرقی به مراتب برجسته‌تر بود و "بخش عمده‌ای از ستون فقرات نومحافظه‌کاران" را تشکیل می‌داد. "آمریکا

را دوباره باعظمت کنید" ممکن است یک تفکر خام از اندیشه اشتراوس باشد، اما این ادعا که ترامپسم کاملاً فاقد محتوای فکریست، نادرست است (Franklin, 2017).

۳- ایالات متحده: مداخله گر یا الگو

درک عملکرد بین‌المللی آمریکا، بدون توجه به رهبری طلبی جهانی این کشور بسیار دشوار است. ایکنبری در کتاب خود باعنوان «تنها ابرقوت» به این نکته اشاره می‌کند که تفوق آمریکای امروز در تاریخ مدرن بی‌سابقه است؛ به نحوی که هیچ یک از دیگر قدرت‌های بزرگ جهان از نظر توانمندی‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نمی‌توانند با قدرت آمریکا رقابت کنند. بدیهی است این برتری، به همراه رهبری طلبی ایالات متحده، باعث بروز رفتارهای منحصر به فرد و متفاوت از سایر دولت - ملت‌های نظام بین‌الملل می‌شود (موسوی شفائی، ۱۳۸۸: ۱۲۲). آمریکاییان معتقد به یگانه بودن خود و اندیشه‌هایشان هستند و خود را مأمور گسترش این ارزش‌ها به ملت‌های دیگر می‌دانند و همچنین به واسطه این اندیشه‌های ناب خود را تنها ملت لایق برای تسلط بر جهان می‌دانند. هر چند که از بسیاری از ابعاد رادیکال به نظر می‌رسد اما استراتژی توسعه لیبرالیسم و دموکراسی (ارزش‌های آمریکایی) در سطح بین‌المللی یک جریان مداوم در تاریخ دیپلماسی آمریکا بوده است، همانطور که جین کرک پاتریک عنوان کرده است: «هیچ اندیشه مدرنی به اندازه ایده امکان دموکراتیزه کردن دولت‌ها در هر زمان، مکان و تحت هر شرایطی، در ذهن آمریکاییان تحصیل کرده نهادینه نشده است». بر این اساس دو مکتب فکری متفاوت راجع به گسترش دموکراسی و لیبرالیسم (ارزش‌های آمریکایی) و ایجاد تحول دموکراتیک در دنیا، در طول تاریخ سیاست خارجی این کشور، میان سیاست‌مداران و اندیشمندان آمریکا به وجود آمده است. این دو مکتب فکری متفاوت عبارتند از: «الگو بودن» که معتقد است، آمریکا جدای از سیاست دنیای قدیم و نظام توازن قوا پایه ریزی شده است. نهادها و ارزش‌های آمریکایی باید، تا حد امکان از طریق عدم ارتباط با دنیای بد قدیمی، تکامل یافته و حفظ شوند. بر این اساس آمریکا از طریق ایجاد یک جامعه نمونه و الگو، می‌تواند بر تمام دنیا تاثیرگذار باشد، لذا اتخاذ سیاست خارجی فعال و مداخله‌جو، خود می‌تواند عاملی برای تخریب روش‌ها و سنت‌های لیبرال

آمریکایی و کاهش قدرت تاثیرگذاری «الگوی امریکایی» شوند. دومین مکتب فکری «رویکرد تهاجمی^۱» است. این تفکر علاوه بر اینکه معرفی آمریکا به عنوان الگو را ترویج می‌دهد، معتقد است که آمریکا باید فراتر از یک الگو و مدل باشد و اقدامات عملی فعالی را برای ترویج ارزش‌های خود در دنیا انجام دهد. کیسینجر نیز وجود دو رهیافت متفاوت به سیاست خارجی در نزد آمریکاییان را به بیانی دیگر عنوان کرده است. او معتقد است که آمریکاییان دو برداشت متفاوت از نقش خود در نظام بین‌الملل دارند، «آمریکا به عنوان یک سرمشق و یا مبارزه راه آزادی» (میر محمدی، ۱۳۸۶: ۹۸-۹۷).

زمانی که به دنبال ورود کشتی می‌فلاور به آب‌های نیو انگلند در ۱۶۲۰ رهبر مهاجرین مذهبی صحبت از قرارداد برای ایجاد یک «شهر بر روی تپه» کرد اساس و منطق رهیافت آمریکا به عنوان سرمشق در سیاست خارجی این کشور شکل گرفت. این عقیده بنیان یافت که آمریکا می‌تواند نقش اساسی در تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در جهان بازی کند نه از طریق مداخله و یا حضور در کشورهای دیگر بلکه از طریق سرمشق بودن این کشور می‌تواند صحنه جهانی و تحولات جهانی را به سوی سوق دهد که خواهان آن است. آمریکا باید در داخل جامعه‌ای ایجاد کند که ارزش‌های دموکراتیک در آن حاکم باشد و نمادهایی تأسیس کند که کارایی برای برآوردن خواسته‌های مردم داشته باشد. سرمشق بودن با بهتر بودن در صحنه داخلی و موفق بودن در جلب رضایت مردم بهترین سلاح برای مبارزه با دشمن در صحنه جهانی است (دهشیار، ۱۳۸۸: ۴۲). از نظر ترامپ ایدئولوژی مداخله‌گرایانه باعث هرج و مرج بیشتری در جهان می‌شود و ضرر آن بیشتر از سودش است. ترامپ تصریح می‌کند که مداخله‌گرایی آمریکا منجر به کسری تجاری در حال گسترش، مرزهای محافظت نشده، واگذار کردن حاکمیت آمریکا به نهادهای بین‌المللی، و ترویج نابخردانه دموکراسی آمریکا به کشورهایی که آن را نمی‌خواستند یا نمی‌توانند آن را عملی کنند، شده است. برای ترامپ قدرت اقتصادی آمریکا و ثروت مادی، منشأ استثنایی بودن آن هستند. ترامپ در سخنرانی افتتاحیه ریاست جمهوری متعهد شد که ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ تاریخی است که "مردم دوباره حاکمان این ملت شده‌اند." او قول داد که ثروت، مرزها، مشاغل و رویاهای آمریکا را بازگرداند، و وعده داد که "او به دنبال

تحمیل شیوه زندگی آمریکایی به کسی نیست، بلکه ترجیحاً این اجازه را می‌دهد که این شیوه زندگی جهت پیروی کردن به عنوان یک الگو برای هر کسی بدرخشد." تبدیل شدن به یک الگوی درخشان برای جهان به معنای تحقق وعده‌های اصلی مبارزات انتخاباتی است. به گفته ترامپ تمام پول اضافه‌ای که در سیاست‌های "جهانی‌گرایی" هدر رفته است، حالا می‌تواند برای زنده‌سازی اقتصاد آمریکا استفاده شود. "ملت‌سازی" می‌تواند با ایجاد تولید بیشتر در سواحل آمریکا و سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌هایی که می‌توانند جاده‌ها، پل‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها را بازسازی کنند، در میهن انجام شود. این ملت‌سازی در میهن می‌تواند اقتصاد آمریکا را دوباره به جایگاه خودش برگرداند به طوریکه در جهان حسادت‌انگیز شود و الگویی برای تقلید دیگران باشد (Edwards, 2018: 190).

۴- آمریکا را دوباره با عظمت کنید

در انتخابات سال ۲۰۱۶ آمریکا از روش جلوه‌های بصری در کنار شعارهای مرسوم اکثر مبارزات انتخاباتی استفاده شد. اما شاید هیچ چیز، عناصر ایدئولوژیک و شعارها را مانند کلاه‌های تبلیغاتی استفاده شده در کارزار انتخاباتی ترامپ، واقعاً تقویت نکرده باشد. این کلاه‌های "Make America Great Again" (آمریکا را دوباره با عظمت کنید) به اصطلاحات و نشانه‌های بصری خاص متکی هستند تا این ایدئولوژی سیاسی را عرضه کند. این کلاه‌ها با رنگ نمادین قرمز خود، به اندازه نوشته متکبرانه روی کلاه پر جلوه و قدرتمند هستند. قرمز معمولاً با پرخاشگری، اشتیاق و عصبانیت همراه است و در آمریکا با وطن پرستی (Carranza, 2018: 2-3). شعار «آمریکا را دوباره با عظمت کنید» ماهیت وعده‌های ترامپ برای بازگشت کشور به روزهای با شکوه سابق خود است. اما آنچه در ابتدا توجه را به خود جلب می‌کند عبارت "آمریکا را با عظمت کنید" است و بعد از آن کلمه "دوباره"؛ در حالیکه این مهمترین کلمه شعار از نظر تاریخی می‌باشد. با این کلمه "دوباره"، ترامپ از خط سیاسی آمریکا عبور کرد. او اولین رهبر آمریکاست که نیاز و التزامی به تأکید بر اینکه آمریکا یگانه قدرت "سیاره زمین" و یک کشور "استثنایی" و کشوری "ضروری" است، احساس نمی‌کند؛ ادعای او برعکس است. آمریکا هر چیزی است مگر استثنایی، ضروری

و با عظمت. همانطور که او بارها و بارها به مخاطبان خود می گوید، آمریکا، سابقاً با عظمت بود، ولی امروز یک کیسه بوکس برای چین، مکزیک و... است (Engelhardt, 2016).

به طور کلی سه ایده وجود دارد که اعتقاد آمریکا را به عنوان یک ملت برگزیده تشکیل می دهد. اولین اصل این است که آمریکا ملتی است که دارای تقدیری خاص است که سایر کشورها خواهان تقلید و رقابت با آن هستند. دوم، طرفداران استثناء‌گرایی آمریکایی اعلام کرده‌اند که آمریکا از نظر کیفی متفاوت با جهان قدیم یا اروپا است. مهاجران دنیای جدید از یک محیط سیاسی فاسد فرار کرده‌اند و آن را با بزرگترین جامعه جمهوری در جهان عوض نموده‌اند، جایی که قانون اساسی دارای عقاید، ارزش‌ها و اصولی است که قبلاً در جهان هرگز آزموده نشده بود. با این ادعا، آمریکا توجیه می کند که می تواند از سایر مناطق متمایز بماند. اصل نهای این است که آمریکا قادر است از مشکلاتی که در نهایت همه کشورها را گرفتار می کند، رهایی یابد (Edwards, 2018: 177). به نظر می رسد ترامپ شخصاً از اعتبار محو شده آمریکا شرمند است، همانطور که از آنچه به عنوان کاهش به رسمیت شناخته شدن در سطح بین‌المللی می داند، ناراحت است. این موضوع در اظهارات سیاست خارجی وی، هم با گذشت زمان و هم با توجه به شنوندگان مختلفی که مخاطب او بودند، موضوع ثابتی بود. از این رو، دلایلی وجود دارد که فرض کنیم عصبانیت ترامپ در مورد بی‌احترامی خارجی، فقط سخنان سیاسی نیست بلکه واقعاً بیانگر عقاید و احساسات اساسی او در مورد موقعیت جهانی آمریکا است (Wolf, 2017: 7-8). او می گوید: «ما مانند یک کشور جهان سومی هستیم.» به عنوان شواهدی از عقب ماندگی آمریکا، ترامپ به فرودگاه‌های آمریکا اشاره می کند. او می گوید وقتی مسافران ترمینال‌های درخشان دبی یا چین را ترک می کنند، در فرودگاه‌های لاگاردیا (LaGuardia) یا LAX فرود می آیند و آوار و ویرانی را مشاهده می کنند. ترامپ تکرار می کند: «کشور مایه خنده است ... همه در سراسر جهان، در حال خندیدن هستند.» (Wertheim, 2000: 127-128).

عوامل، شرایط و منابع داخلی هر کشور تأثیر مستقیمی بر سیاست خارجی دارند. منظور از منابع داخلی، دیدگاه‌های غیر دولتی یک سیستم سیاسی است که بر رفتار خارجی تأثیر می‌گذارند. سمت‌گیری ارزش‌های عمده داخلی، میزان وفاق ملی و میزان صنعتی شدن می‌توانند برخی از متغیرهای داخلی باشند که در بطن امیال و سیاست‌های خارجی یک ملت حضور داشته باشند. بنابراین، این منابع به تعریف و تبیین آن دسته از ویژگی‌های جامعه آمریکا می‌پردازند که در شکل‌دهی روابط این کشور با دیگر جوامع موثر هستند. به طور سنتی بر نقش عوامل داخلی تأکید بیشتری می‌شود، چرا که به نظر می‌رسد جو داخلی در شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا نیرومندتر از شرایط خارجی است (کیگلی، ویتکوف، ۱۳۸۲: ۱۹۶-۱۹۵). در طول مبارزات انتخاباتی ترامپ بارها موضع خود را به عنوان کسی که نسبت رقبایش سیاست خارجی کمتر جنگ‌گرا دارد نشان می‌داد. ترامپ بیان می‌کرد که تحت رهبری او "آمریکا" ملت‌سازی را کنار خواهد گذاشت، و برای مذاکره، دیپلماسی و خویشتنداری می‌گفت که «بر خلاف سایر نامزدهای ریاست جمهوری، جنگ و تجاوز اولین رفتار غریزی من نخواهد بود. شما نمی‌توانید یک سیاست خارجی بدون دیپلماسی داشته باشید. یک ابرقدرت می‌داند که احتیاط و خویشتنداری نشانه‌هایی از قدرت هستند.» ترامپ ادعا می‌کرد که او منتقد جنگ سال ۲۰۰۳ عراق و مداخله سال ۲۰۱۱ در لیبی است، او استدلال می‌کرد که همیشه مخالف این استفاده از زور بوده، و اینکه جنگ عراق و مداخله در لیبی از شکست‌های سیاسی آمریکا بوده‌اند که می‌توان آنها را به رقبای انتخاباتی او و یا متحدین سیاسی آنها منتسب کرد (Payne, 2017: 3). شرایط داخلی و خارجی آمریکا که از نظر ترامپ نامطلوب می‌باشد در شعار "آمریکا را دوباره با عظمت کنید" تجلی یافته است. سیاست خارجی ترامپ برای تحقق این شعار بر چهار محور متمرکز است؛ ۱- ضدیت با جهانی‌گرایی آمریکا، ۲- تجارت، ۳- مهاجرت، ۴- ملت‌سازی.

۵-۱- ضدیت با جهانی‌گرایی آمریکا

ترامپ از ابتدای کارزار انتخاباتی خود، تعهد رؤسای جمهور قبلی و هیلاری کلینتون را به یک سیاست خارجی جهانی، به عنوان یکی از دلایل اصلی معاملات تجاری بد، زیرساخت‌های فروپاشیده، مهاجرت

بدون وقفه و درگیر شدن با ملت‌سازی که ارتش آمریکا را به نقطه شکست کشانده بود، مقصر دانست. برای ترامپ، این جهانی‌گرایی که توسط کارزار انتخاباتی کلینتون ترویج می‌شد، مانند یک آلودگی است که حاکمیت آمریکا و موقعیت آن بعنوان یک کشور استثنایی را تضعیف کرده است. ترامپ در نخستین نطق مهم سیاست خارجی خود در مرکز نشنال اینترست، گفت: «پس از جنگ سرد، سیاست خارجی ما از مسیر بدی گذشت. ما موفق به ایجاد یک چشم انداز جدید برای یک عصر جدید نشدیم. در حقیقت با گذشت زمان سیاست خارجی ما کمتر و کمتر با عقل و منطق همراه بود. منطق با حماقت و تکبر جایگزین شد، که یکی پس از دیگری به فاجعه سیاست خارجی منجر شده است.» ترامپ اعلام کرد «جهان باید بداند که ما در جستجوی دشمنان به خارج از کشور نمی‌رویم.» به عنوان رئیس جمهور، وی متعهد شد که آمریکا «ملت‌سازی را کنار می‌گذارد و در عوض بر ایجاد ثبات در جهان متمرکز می‌شود.» در طی انتخابات ترامپ بیان می‌کرد: «ما به اینجا رسیدیم، زیرا ما سیاست آمریکایی‌گرایی که تمرکزش روی چیزی بود که برای طبقه متوسط آمریکا خوب است را به یک سیاست جهانی‌گرایی تغییر دادیم که تمرکزش بر چگونگی کسب درآمد برای شرکت‌های بزرگی است که می‌توانند ثروت و کارگران خود را به کشورهای خارجی منتقل کنند، همه اینها به ضرر کارگر آمریکایی و اقتصاد آمریکا است.» ترامپ دلیل آشفتگی سیاست خارجی آمریکا را یک ایدئولوژی جهانی‌گرایی می‌دانست که در تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی این کشور وجود دارد. از نظر ترامپ "منطق" جهانی‌گرایی "حماقت" و "تکبر" را به وجود می‌آورد و به فجایع سیاست خارجی منجر می‌شود و برای "شرکتهای بزرگ" که ثروت خود را در کشور حفظ نکردند، درآمد ایجاد می‌کند (Edwards, 2018: 181-182). ترامپ هدف اتحادیه اروپا را که بطور نهادی به هنجارهای دموکراتیک و همچنین تجارت آزاد متعهد است، آشکارا به چالش کشیده و سیاست‌هایی را پیشنهاد کرده است که جایجایی پناهندگان و مهاجران مسلمان را محدود می‌کند.

ترامپ می‌گوید: «این طبقه سیاسی در واشنگتن به شما خیانت کرده است. آنها شغل‌های شما و جوامع شما را از بین برده‌اند، و در حالی که کارخانه‌های شما در میشیگان در حال فروپاشی بودند، آسمان‌خراش‌های جدیدی را در پکن بر پا کردند. اینها سیاستمداران ما هستند.» روایت ترامپ تأکید می‌کند که فقدان شغل، فرصت‌ها و بحران‌های مرتبط با آن، ناشی از سردمداران سیاسی به ویژه رقیب انتخاباتی وی بوده است (Schrock, Dowd-Arrow, 2017: 10-11). براساس تجارت از دیدگاه ارتدوکسی، تمام ملت‌ها با توسعه بازارها سود می‌کنند. در واقعیت اما، تجارت می‌تواند نتیجه عکس داشته باشد یعنی رقابت حریصانه بازار و تشدید نابرابری درآمدها. تجارت با وجود ادعاهای دهان‌پرکن ایجاد شمار زیادی شغل، در واقع به قیمت یک میلیون شغل کارخانه‌ای در چهار ایالت صنعتی آمریکا تمام شده است، ایالت‌هایی که بنا بر مطالعات دیوید آتور و چندین تن از همکارانش از موسسه تکنولوژی ماساچوست، رای‌دهندگان خشمگینش در انتخابات ریاست جمهوری به دونالد ترامپ رأی دادند. حال جنگ تجاری ترامپ با چین زنجیره کسب و کار عرضه را تهدید می‌کند و به رقابت‌های نظامی دامن زده است (طاهری، ۱۳۹۸). یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی که ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی درباره آن صحبت می‌کرد، معاملات تجاری وحشتناک انجام شده توسط آمریکا در طی ۲۵ سال گذشته بود. ترامپ مانند اکثر رقبای انتخاباتی خود از ارتدوکسی جمهوریخواه در ارتقاء تجارت آزاد پیروی نمی‌کرد. ترامپ تمرکز آمریکا در تجارت آزاد را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او به مخاطبان خود در مجمع ملی جمهوریخواه یادآوری کرد که این «بیل کلیتون بود که نفتا، یکی از بدترین معاملات اقتصادی که تاکنون کشور ما انجام داده است را امضا کرد.» ترامپ متعهد شد که «هرگز هیچ توافق تجاری را که به کارگران ما آسیب می‌رساند یا آزادی و استقلال ما را کاهش می‌دهد، امضا نمی‌کنم. در عوض، من معاملاتی جداگانه با تک تک کشورها انجام خواهم داد.» ترامپ تصریح می‌کند که نفتا (NAFTA)، پیمان تجاری اقیانوس آرام یا شراکت ترنس-پسیفیک (TPP) و سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی (WTO) هزاران شغل تولیدی در آمریکا را از بین می‌برند و این موافقت‌نامه‌ها مسئول کسری تجاری یک تریلیون دلاری آمریکا با سایر نقاط جهان بودند. او متعهد شد که

مجدداً در مورد نفتا مذاکره کند، آمریکا را از مذاکرات پیمان تجاری اقیانوس آرام خارج کند، و تهدید کرد در صورتی که آنها سیاست‌های تجاری خود را اصلاح نکنند تعرفه‌های گسترده‌ای را علیه چین و سایر کشورها اعمال می‌کند. از نظر ترامپ آنچه معاملات تجاری را حتی نفرت‌انگیزتر می‌کرد این بود که آنها تابع مقررات کشورهای دیگر و نه آمریکا بودند. به عنوان مثال ترامپ می‌گوید، «پیمان تجاری اقیانوس آرام ما را تحت‌الشعاع قوانین دولت‌های خارجی قرار می‌دهد» و باعث می‌شود آمریکا «آزادی و استقلال» خود را از دست بدهد. موافقت‌نامه‌های تجاری مانند TPP و سازمان‌های تجاری مانند WTO حاکمیت آمریکا را سلب کرده و توانایی آمریکا در تصمیم‌گیری‌ها برای منافع خود را غضب می‌کنند: (Edwards, 2018: 183-184). ترامپ هیچ فرصتی را برای ابراز مخالفت با چندجانبه‌گرایی از دست نمی‌دهد. اول اینکه سیاست خارجی چند جانبه اواما را یک شکست کامل توصیف می‌کند. دوم اینکه او نهادهای بین‌المللی را تهدیدی برای منافع ملی ایالات متحده می‌داند. بنابراین، می‌توان رویکرد وی را یکجانبه طبقه بندی کرد. با خروج واشنگتن از معاهده‌ها و توافق‌های بین‌المللی جای تعجب ندارد که اروپایی‌ها به صراحت نارضایتی خود را نشان می‌دهند. این تضعیف اعتماد می‌تواند پیامدهای ژئوپلیتیکی عمیقی داشته باشد. به همین شکل در دولت ترامپ، روابط آمریکا و چین آشفته و ناپایدار است. در حقیقت رویکرد سیاست خارجی پرخاشگرایانه ترامپ در مورد چین را نمی‌توان با اصطلاحات عادی دیپلماتیک تجزیه و تحلیل کرد، از سوی دیگر در مورد روابط آمریکا و ایران، یعنی خروج از توافق هسته‌ای، مواضع یکجانبه ترامپ آشکار گردید. به عنوان رئیس جمهور تجارت محور، رویکرد ترامپ در عرصه بین‌الملل شامل اعمال فشار اقتصادی از طریق تعرفه‌ها یا تحریم‌ها به منظور برخورد با رقبا است. پرونده توافق هسته‌ای ایران استفاده از همین روش را نشان می‌دهد. رئیس جمهور آمریکا به دنبال اختلال در کارایی دولت از طریق بی‌ثبات کردن اقتصاد است. ترامپ تهدید می‌کند که «بالاترین سطح مجازات‌های اقتصادی علیه ایران» را اعمال می‌کند و از ادامه فعالیت هر شرکت اروپایی در آنجا جلوگیری می‌کند و بدین ترتیب آینده بازار ایران را در چنگال خود قرار خواهد

داد (Daghrir, 2020).

ترامپ فرمان اجرایی ۱۳۷۶۹ با عنوان «حفاظت از ملت در برابر ورود تروریست‌های خارجی به آمریکا» را در ۲۸ ژانویه سال ۲۰۱۷ امضا نمود. وزارت خارجه در بیانیه‌ای اجرای فرمان ترامپ درباره ممنوعیت سفر شهروندان ایران و پنج کشور دیگر را به آمریکا اعلام کرد. این دستور موجب ممنوعیت موقت (۹۰ روزه) برای ورود شهروندان هفت کشور مسلمان می‌شد، اگرچه دادگاه فدرال جلوی این دستور اجرائی را گرفت. این دستور اجرائی همچنین از وزیر امور خارجه و وزیر امنیت میهن آمریکا می‌خواست که روش‌های جدید غربالگری مهاجرت را توسعه دهند. این اقدامات براساس ادعای تهدیدهای تروریستی توسط دولت توجیه شده، اگرچه هیچ مهاجری از این هفت کشور مرتکب ترور در آمریکا نشده و هیچ پناهنده‌ای هم از سال ۱۹۸۰ اقدام به ترور در آمریکا نکرده است (Payne, 2017: 6). ترامپ در سال ۲۰۱۵ در سخنرانی خود برای اعلام کاندیداتوری اعلام کرد که سیاست مهاجرت دولت او با شکست خورده و مهاجران غیرقانونی مکزیکی در حال "هجوم آوردن" به مرز هستند و مکزیک "مجرمان" و "تجاوزگران" را به آمریکا می‌فرستد. او وعده ساخت دیواری در امتداد مرز جنوبی را داد، همچنین مدعی شد که مکزیک هزینه این دیوار را پرداخت خواهد کرد. این سخنان باعث ظهور افکار ملی‌گرایی افراطی در میان پیروانش شد. ترامپ سیاست‌های خود را با نقد شیوه‌ای که سیاستمداران پیش از او در دولت حکومت می‌کردند توجیه می‌کند، ترامپ می‌گوید وقتی سیاستمداران درباره اصلاحات سیاست مهاجرت صحبت می‌کنند، از "عفو، مرزهای باز، دستمزدهای پایین" دفاع می‌کنند. سیاست مهاجرت ترامپ با خدشه دار کردن روابط آمریکا و مکزیک و بیگانه کردن جامعه مسلمان؛ صلح در سیاست خارجی آمریکا را فراهم نمی‌کند. حفظ روابط مثبت با یک کشور همسایه در سیاست خارجی آمریکا بسیار حیاتی است. ممنوعیت برای ورود یک دین به آمریکا، صلح را تضمین نمی‌کند، بلکه باعث تنفر نسبت به آمریکا می‌شود (Roberts, 2016: 1-3). برای ترامپ یکی از مؤلفه‌های شکست سیاست خارجی آمریکا، سیاست مهاجرت آن است. ترامپ مهاجران را به عنوان چیزی جز بار و مسئولیت برای آمریکا نمی‌داند. به گفته ترامپ، کلیتون پیشنهاد افزایش مهاجرت بیش از ۵۵۰

درصدی پناهجویان سوری به آمریکا را داده است. این پناهندگان به منزله "یک اسب بزرگ تروا" بودند که می‌توانند در آینده باعث ایجاد حملات تروریستی در داخل آمریکا شوند. محدودیت در زمینه مهاجرت ممکن است باعث ناراحتی برخی شود، اما برای ترامپ این یکی از ابزارهای لازم برای "آمریکا را دوباره با عظمت کنید" است (Edwards, 2018: 186).

۵-۴- ملت‌سازی

والتر راسل مید^{۱۲} استدلال می‌کند که ظهور ترامپ نشان دهنده اهمیت سنت جکسونیسم در سیاست خارجی آمریکا است. این همچنین مواضع ظاهراً متناقض و ستیزه‌گرایانه او را توضیح می‌دهد. جکسونی‌ها منافع ملی آمریکا را به دقت تعریف می‌کنند و بنابراین علاقه‌ای به کارزارهای ملت‌سازی، دموکراتیک‌سازی یا وضعیت حقوق بشر در ملل دیگر ندارند (Payne, 2017: 4). آمریکا بعد از توفیق در ممکن نمودن یکپارچگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در اروپا که سقوط کمونیسم نمود بارز آن است، هدف را تضمین تأمین منافع ملی خود در خاورمیانه عربی از طریق برطرف ساختن کسری دموکراتیک و به عبارت صحیح‌تر فایده‌آمدن بر فقدان دموکراسی قرار داد. در این چارچوب است که دولتمردان آمریکایی این را یک الزام اخلاقی مبتنی بر واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌الملل -واقعه‌گرایی لیبرال- می‌دانند که اشاعه دموکراسی را معیار شکل دهنده سیاست خارجی خود در این منطقه جلوه دهند (دهشیر، ۱۳۹۱: ۲۰۱). او معتقد است فاجعه سیاست خارجی «با این ایده خطرناک آغاز شد که، ما می‌توانیم دموکراسی‌های غربی را در کشورهایی که هیچ تجربه یا علاقه‌ای برای تبدیل شدن به دموکراسی غربی ندارند ایجاد کنیم. ما چقدر سازمان‌ها و رسومی که آنها داشتند را از بین بردیم و بعد، از آنچه که به راه انداخته بودیم تعجب کردیم.» ترامپ نتیجه می‌گیرد، متحدین ما دیگر نمی‌توانند "به ما تکیه کنند" و "رقبای ما دیگر به ما احترام نمی‌گذارند". ترامپ می‌گوید در دوران اوباما، آمریکا سیاست خارجی را "بدون چشم انداز"، "بدون هدف"، "بدون جهت" و "بدون استراتژی" طرح‌ریزی می‌کرد. نتیجه سخنان ترامپ این بود که ترویج دموکراسی در سراسر جهان، ماموریت اصلی سیاست خارجی آمریکا را در ۷۵ سال گذشته تضعیف کرده است. ترویج دموکراسی از

زمان پایان جنگ جهانی دوم یکی از اصول اصلی سیاست خارجی آمریکا بود. اما ترامپ در سخنان و شعارهایش می‌گوید که تمرکز بر ترویج دموکراسی حماقت بوده است. ترامپ در سخنرانی خود با موضوع مبارزه با تروریسم می‌گوید: «استراتژی فعلی ملت‌سازی و تغییر رژیم یک شکست اثبات شده است. ما خلأهایی را ایجاد کرده‌ایم که به تروریست‌ها امکان رشد و شکوفایی می‌دهد.» از نظر ترامپ خلاء قدرت باقیمانده پس از تصمیم آمریکا برای حمله و سپس ترک عراق و به همان صورت در لیبی و سوریه اثبات کرد که آمریکا نباید در فعالیتهای ملت‌سازی و ترویج دموکراسی باشد. طبق منطق ترامپ این فعالیت‌ها به جای تقویت، آمریکا را تضعیف کرده است. متوقف کردن تعهد به ترویج دموکراسی راهی برای تمرکز بر سیاست خارجی‌ای بود که فقط از منافع آمریکا حمایت می‌کرد، و شیوه‌ای بود برای پرداختن به ملت‌سازی در داخل کشور، که در هسته اصلی جنبش "اول آمریکا" ترامپ قرار داشت. علاوه بر این، گفتمان ترامپ دلالت بر این دارد که ترویج دموکراسی در حقیقت ماهیت استثنایی بودن آمریکا را از آن گرفته است. ترامپ در سخنرانی خود درباره سیاست خارجی، تصریح می‌کند که برای بازگرداندن "استثنائی بودن" به آمریکا، آمریکا به سیاست خارجی "اول آمریکا" احتیاج دارد که آمریکا را از کار "ملت‌سازی خارج و در عوض بر ایجاد ثبات در جهان متمرکز کند." برای ترامپ ایجاد ثبات جهانی، به جای ترویج دموکراسی، به آمریکا اجازه می‌داد تا تأکید بیشتری بر افزایش ثروت در کشور کند. با داشتن دنیای پایدار، آمریکا نیازی به نگرانی از تبدیل شدن به یک پلیس جهانی ندارد. آمریکا می‌تواند در امور خود متمرکز شود و قدرت الگو بودن خودش را احیا کند. در این صورت و تنها پس از آن آمریکا می‌تواند وضعیت استثنایی خود را پس بگیرد (Edwards, 2018: 188).

نتیجه‌گیری

ترامپ باور دارد که آمریکا دیگر مانند گذشته با عظمت و عالی نیست و وجه و قدرت خود را در سطح جهان از دست داده است. این جایگاه هم از نظر داخلی و هم از نظر بین‌المللی باید به آمریکا بازگردانده شود. این بازگرداندن آمریکا به جایگاه عالی پیشین در شعار انتخاباتی ترامپ یعنی "آمریکا را دوباره با عظمت

کنید" تجلی یافته است. ترامپ معتقد است باید تغییراتی در سیاست‌های آمریکا صورت گیرد، یا به تشبیه اشتراوسی‌های ساحل غربی حامی ترامپ، یک تغییر رژیم در درون آمریکا باید انجام شود. برای تحقق این شعار ترامپ بر لزوم ایجاد تغییر در چهار موضوع که شامل ضدیت با جهانی‌گرایی آمریکا، مهاجرت، تجارت و ملت سازی می‌باشند، تأکید می‌کند. ترامپ درباره شکل رهبری آمریکا در جهان مخالف دیدگاه مداخله‌گرایانه است و آن را برای منافع آمریکا مضر می‌داند. ترامپ به دنبال بازسازی عظمت و شکوه آمریکاست تا به عنوان الگویی عالی و استثنایی برای تقلید و پیروی کردن در جهان باشد. او باور دارد که در عملی کردن شعار انتخاباتی خود موفق بوده و در دوران ریاست جمهوری‌اش آمریکا را دوباره به جایگاه اصلی خود برگردانده است. به همین دلیل شعار انتخاباتی خود را برای کارزار انتخاباتی سال ۲۰۲۰ به "آمریکا را با عظمت نگه دارید"^{۱۴} تغییر داده است. شعار جدید بیان‌کننده این مفهوم است که، آمریکا اکنون دوباره با عظمت شده و مجدداً به جایگاه اصلی خود رسیده است؛ پس، از این به بعد باید این "با عظمت بودن" را حفظ کرد. اما می‌توان گفت که نتیجه سیاست‌های ترامپ مطابق خواسته‌هایش نبوده است. به طور مثال ترامپ اعلام کرده بود با کاهش مالیات‌ها، شرکت‌ها این پول را در کسب و کار خود سرمایه‌گذاری خواهند کرد و این کار به رشد اقتصادی کمک می‌کند ولی آمارها نشان می‌دهند که تأثیر آن فقط در مقطع کوتاهی چنین بوده است. همچنین اعمال تعرفه‌های تجاری بر علیه چین و دیگر کشورها با هدف حمایت از مشاغل داخلی نیز نتیجه عکس داد و باعث شد تا طرف‌های تجاری آمریکا دست به اقدام متقابل بزنند. از طرفی ترامپ در طول دوران ریاست جمهوری خود نه تنها به هیچ توافق بین‌المللی مهمی نرسیده بلکه آمریکا را از پیمان‌های مهمی نیز خارج کرده است.

- 1 . Regime Change
- 2 . Preemptive Attack
- 3 . Kesler
- 4 . Codevilla
- 5 . Larry P. Arnn
- 6 . Ken Masugi
- 7 . The West Coast Straussians
- 8 . The East Coast Straussians
- 9 . Harry Jaffa
- 10 . Allan Bloom
- 11 . Vindicationism
- 12 . Walter Russell Mead
- 13 . America First
- 14 . KEEP AMERICA GREAT



منابع فارسی

- سازمند، بهاره (۱۳۹۵). سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۸). سیاست خارجی آمریکا واقع‌گرایی لیبرال، تهران: نشر خط سوم.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱). سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل، تهران: نشر میزان.
- علی‌پور، جواد (۱۳۹۰). نقش قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران از نرم افزارگرایی کلیتون تا سخت افزارگرایی بوش، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- طاهری، مهسا (۱۳۹۸). «خطرات تجارت ارتدوکسی»، روزنامه تعادل، <http://www.taadolnewspaper.ir/> بخش-جهان-۱۴۲۸۱۵/۶۸-خطرات-تجارت-ارتدوکسی
- کیگلی، چارلز، ویتکوف، یوژین (۱۳۸۲). «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا»، ترجمه: حسن سعیدکلاهی، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۳، صص ۲۱۰-۱۸۵.
- مستکین، عبدالمهدی (۱۳۸۴). «پیوند تئوری و عمل در تدوین سیاست خارجی جرج دبلیو بوش»، مجلس و پژوهش، سال دوازدهم، شماره ۴۸، صص ۲۱۲-۱۹۱.
- مظفرپور، نعمت‌الله (۱۳۸۲). «چیستی و کارکرد ایدئولوژی در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۳، صص ۷۲-۴۱.
- مظفرپور، نعمت‌الله (۱۳۸۱). «مبنا و مبدأ ایدئولوژی در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکا‌شناسی، جلد سیزدهم، صص ۱۲۳-۱۰۹.
- موسوی‌شفائی، سیدمسعود (۱۳۸۸). «نومحافظه‌کاری و هژمونی آمریکا (تحول هژمونی آمریکا در عصر نومحافظه‌کاران)»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، صص ۱۵۱-۱۱۹.
- میرمحمدی، مهدی (۱۳۸۶). «نومحافظه‌کاران و سیاست اطلاعاتی-امنیتی ایالات متحده آمریکا»،

فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۱، صص ۹۳-۱۲۶.

-یزدانفام، محمود (۱۳۹۵). «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات

راهبردی، سال نوزدهم، شماره ۷۴، صص ۱۶۴-۱۳۹.

منابع انگلیسی

-Carranza, Sarah, (2018), Make America Great Again (By Buying this Hat), Available at:

https://www.academia.edu/35393675/Make_America_Great_Again_By_Buying_this_Hat_pdf, (Accessed on: 1/9/ 2019)

-Daghrir, Wassim, (2020), Trump’s Foreign Policy Doctrine of Uncertainty, Available at: <https://www.e-ir.info/2020/06/29/trumps-foreign-policy-doctrine-of-uncertainty/>, (Accessed on: 6/1/ 2020)

-Edwards, Jason A., (2018), Make America Great Again: Donald Trump and Redefining the U.S. Role in the World, **Communication Quarterly**, Vol. 66, No. 2, 2018, pp. 176–195

-Engelhardt, Tom, (2016), What Trump Really Means When He Says He’ll Make America Great Again, Available at: <https://www.thenation.com/article/what-trump-really-means-when-he-says-hell-make-america-great-again/>, (Accessed on: 26 /5/ 2019)

-Franklin, Peter, (2017), Pro-Trump intellectuals – yes, they do exist, Available at:

<https://unherd.com/2017/12/pro-trump-intellectuals-yes-exist/>, (Accessed on: 1 /9/ 2019)

-Heer, Jeet, (2016), The Pro-Trump Intellectuals Who Want to Overthrow America, Available at:

<https://newrepublic.com/article/137410/pro-trump-intellectuals-want-overthrow-america>, (Accessed on: 26 /5/ 2019)

-Morgan, Chris R, (2016), LEO STRAUSS FOR LOSERS, Available at:

<https://blackribbonaward.wordpress.com/2017/02/28/leo-strauss-for-losers/>, (Accessed on: 10 /11/ 2019)

-Payne, Rodger A., (2017), Trump and American Foreign Policy; A Threat to Peace and Prosperity?, Available at:

https://www.researchgate.net/publication/313851504_Trump_and_American_Foreign_Policy_A_Threat_to_Peace_and_Prosperty, (Accessed on: 20 /11/ 2019)

-Roberts, Devin, (2016), Donald Trump's Foreign Policy Plan, Available at:

https://www.academia.edu/29947558/USFP_Analysis_on_Trumps_Foreign_Policy_Plan, (Accessed on: 15 /2/ 2020)

-Schrock, Douglas, Dowd-Arrow, Benjamin, (2017), The Emotional Politics of Making America Great Again: Trump's Working Class Appeals, **Journal of Working-Class Studies**, Volume 2 Issue 1, June 2017, pp. 5–22

-Wertheim, Stephen (2018), Trump against exceptionalism: the sources of Trumpian conduct, In: Labrosse, D. and Gavin, F. and Rovner, J. and Jervis, R. (eds.) ,**Chaos in the Liberal Order: The Trump Presidency and International Politics in the 21st Century**, (pp. 125-135). New York, U.S.: Columbia University

-Wolf, Reinhard, (2017), “Make America Great Again” Donald Trump's Mission to Restore Respect for America, Available at:

https://www.researchgate.net/publication/314870929_Make_America_Great_Again_Donald_Trump's_Mission_to_Restore_Respect_for_America , (Accessed on: 15 /2/ 2020)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی